

## زمان آغاز شعر پارسی دری

خدایی شریف‌زاده \*

تجربه‌ی تاریخی ملل جهان بیانگر آن است که ادبیات [ادب هنری] هر قوم و ملتی در کنار زبان آن پیدا شده و رشد و تکامل یافته است. نظر صحیح‌تر آن‌که زبان نوشتاری در آغاز موجودیت در مقام فراگیر حدود معلوم سیاسی و فرهنگی توسط ادبیات به عنوان مجموعه‌ای فرهنگی حضور خود را در جامعه عرضه می‌دارد. از این جاست که در جامعه تصور به گونه‌ی متوازی رشد نمودن آن‌ها پیدا شده و استوار می‌گردد. همین گونه وضعیت را در تاریخ پیدایش زبان پارسی دری به مشاهده گرفتن، ممکن است که نمونه‌های شعر به این زبان، نخستین مواد شاهد زمان رشد آن می‌باشند. اما مهم این‌که آیا شعر پارسی دری برابر به این زبان سخن گفتن پیدا شد و مقام ساده‌ی دریافت ذوقی را داشت یا به دو سرچشمه‌ی دیگر مؤثر یعنی یکی ادبیات پهلوی و دیگری ادبیات عرب که با آن از همان آغاز یکی پیشتر و دیگری بعدتر رابطه‌ای تنگاتنگ داشتند پیوند و ارتباطی داشته است؟ البته

---

\* دکترای ادبیات - استاد دانشگاه ملی تاجیکستان.

ادبیات پهلوی در پهنای فرهنگی ایرانی وجود داشت و در ذهن و زبان اهل این مرز و بوم نفوذ داشت. اما شعر در آغاز پیدایش زبان بیشتر شکل و قالب بیان زبانی است تا عالم روحانی و نظرها؛ و تأثیر نفسانی سنت‌ها در مقام کمالات یا نزدیک به آن پیدا می‌شوند. شعر عرب در مرحله‌ی پیدایش ادبیات حرفه‌ای می‌توانست مؤثر باشد که چنان بود و چنین هم شد.

در یکی از کنفرانس‌های علمی که در دوشنبه برگزار گردید، دن. بولدیروف شرق‌شناس روس و در عهد شوروی سهم‌گذار ادبیات‌شناسی تاجیک موضوع پیدایش شعر پارسی دری را به گونه‌ی ذیل مطرح نمود: مسئله از آن عبارت است که آیا در جریان پیدایش، این شعر از ساده به مرکب رفته است و یا از مرکب به ساده؟ در جریان مقام اجتماعی و سیاسی کسب نمودن زبان پارسی دری، شعر هم در میان مردم، در پایه‌ی گفتار عامه و فہلویات به وجود آمده، با پوشش سیاسی دولت‌های محلی به مقام هنر آفرینندگی حرفه‌ای رسید. در دو صد سال حکومت عرب‌ها زبان عربی در سرزمین‌های ایران و خراسان انتشار یافت، شاعران از جمله‌ی مردم محلی نیز کمال یافتند و به این زبان شعر گفتن آغاز نمودند. زمانی امرا و پادشاهان محلی که زبان عربی برایشان ناآشنا بود و ایشان ادعای دفاع از زبان خویش داشتند، قدرت یافتند، تقاضا نمودند تا شاعرانی که تربیت ادب عرب گرفته و شعر به عربی می‌گفتند، به شعر فارسی بپردازند. اگر این قضیه را قبول داشته باشیم، پس این اصول از مقام زبان فارسی آمیخته با الفاظ عربی، در واقع بر اثر تجربه‌ها رفتن به سبک ساده‌ی شعر پارسی دری است. برای شناخت روند تشکل شعر پارسی دری تنها بر اساس مواد موجود و اعتماد بر درست یا فرضی بودن آن‌ها، می‌توانیم اندیشه برانیم و به نتیجه‌ای برسیم.

موضوع مذکور توسط گذشتگان و معاصران از دو موقع مورد مباحثه و بررسی قرار گرفته است: اولین گوینده‌ی یا گویندگان شعر کی و یا کی‌ها بودند؟ ثانیاً

قدیم‌ترین نمونه‌های شعر پارسی که امروز در دست داریم، از جمله اشعاری که در مورد زمان سروده شدن آن‌ها شبهه‌ای نیست، کدام است؟ برویم در پی شناخت نخستین شاعر و اولین (یا قدیم‌ترین) شاعران.

در کتاب‌های «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» شمس قیس رازی و «اللباب الالباب» محمد عوفی بخارایی که هر دو در زمانی به هم نزدیک تألیف شده‌اند، نخستین گوینده‌ی شعر فارسی (پارسی دری) بهرام گور (بهرام پنجم ساسانی) دانسته شده است. در «المعجم» گفته می‌شود که «...در میان عرب پرورش یافت و فصیح و شاعر و مبارز و مردانه خاست... اهل حیره از اشعار او می‌خوانده‌اند». آنچه عجم آن را اول اشعار پارسی نهاده‌اند و به وی نسبت کرده، این است:

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله      نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله»<sup>۲۷</sup>.

محمد عوفی بر خلاف شمس قیس که بیت بالا را به بهرام «نسبت کرده» می‌خواند، صریحاً تصدیق می‌نماید: «اول کسی که شعر پارسی گفت، بهرام گور بود»<sup>۲۸</sup>. بنا به قول این نویسنده نیز بهرام «بر دقایق لغت عرب واقف و عارف گشت...» او را شعر تازی است. وقتی آن پادشاه در مقام نشاط و موقف انبساط، این چند کلمه‌ی موزون به لفظ راند:

منم آن شیر گله، منم آن پیل یله      نام من بهرام گور، کنیتم بوجبله

پس اول کسی که سخن پارسی را منظوم گفت، او بود»<sup>۲۹</sup>.

به نظر این جانب، در قول شمس قیس و محمد عوفی، نکته‌ی جالب توجه، تصویری است که می‌توان از زمان نویسندگان فوق و تا مرحله‌ای از مرور در روزگار پیش‌آمدان آنان حاصل کرد و آن این که اولین کسی که سخن پارسی را منظوم کرده از ادب عرب برخوردار بوده و شعر تازی می‌گفته است. به این ترتیب، نظر استوار آن زمان این است که نخستین گوینده‌ی شعر پارسی پرورده‌ی مکتب

شعر عرب بود. سخنان محمد عوفی بر تقویت این ملاحظه است که: نوای خسروانی از صوت‌های باربد «از وزن شعر و قافیت و مراعات نظیر آن دور است»<sup>۳۰</sup>.

اگر از قصیده‌ی ابوالعباس مروزی بگذریم که به روایتی، هنگام رسیدن خلیفه مأمون به شهر مرو گفته و ادعا کرده: «پیش از من چنین شعری به زبان پارسی کسی نگفته، به سبب اصالت نداشتنش قبول اهل تحقیق نیامده»، با شاعران عهد صفاریان رو برو می‌آییم.

بنا به قول نویسنده‌ی کتاب «تاریخ سیستان»، شعرا یعقوب بن لیث صفاری را به سبب پیروزی در جنگ خوارج، «شعر گفتندی به تازی...»؛ چون این شعر برخواندند، او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه‌ی پارسی نبود. پس یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی در عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند، سخن پیش ایشان بر وود [یا رود، سرود خواندن] باز گفتندی بر طریق خسروانی... چون یعقوب زنبیل و عماره خارجی را بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام  
بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام  
ازلی خطی بر لوح که ملکی بدهید  
به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام  
به تمام آمد زنبیل و لتی خورد بلنگ  
لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام  
«لمن الملک» بخواندی تو، امیرا، به یقین

با «قلیل الفئه» کت زاد بر آن لشکر کام  
 امر عمار تو را خواست و زو گشت بری  
 تیغ تو کرد میانجی به میان دد و دام  
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی  
 در آخر تن او، سر او باب طعام<sup>۳۱</sup>.

از ۲۳ بیت باقی مانده از شعر محمد بن وصیف قطعه‌ی ذیل در مدح یعقوب بن لیث است و به شعر حرفه‌ای قرن ۱۱ م / ۵ هـ از لحاظ ترکیب لفظ و بلاغت سخن قرابت دارد اگرچه طبق اخبار «تاریخ سیستان» آن‌ها در پایان قرن ۹ م / ۳ هـ نگاشته شده‌اند.

در همان کتاب «تاریخ سیستان» دو نفر شاعر از جمله‌ی هم‌زمانان محمد بن وصیف ذکر گردیده و نمونه‌ی اندکی از شعرشان مثال شده‌اند. این شاعران بسام کرد و محمد بن مخلد می‌باشند که از شعر اولی همگی ۵ بیت و از دومی ۳ بیت در همان کتاب نمونه شده‌اند. مهم این است که اشعار آن‌ها به لحاظ سبک به سخن محمد بن وصیف هماهنگ است. بسام کرد به قول نویسنده‌ی تاریخ مذکور، «چون طریق وصیف بدید، اندر شعر شعرها گفتن گرفت... باز محمد بن مخلد هم سگری بود، مردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت»<sup>۳۲</sup>.

دیگر شاعرانی که نمونه‌ی شعر آن‌ها باقی مانده و از لحاظ زمان زندگی نسبت قدیم‌ترین و یا اولین گویندگان شعر پارسی دری را می‌توان به آن‌ها روا دید، حنظله‌ی بادغیسی، محمود وراق هروی، ابوسلیک گرگانی و فیروز مشرقی می‌باشند. حنظله‌ی بادغیسی شاعر زمان طاهریان (۸۲۰-۸۷۳ م.) یعنی میانه‌ی عصر ۹ م. شناخته شده است. محمد عوفی دو بیت و نویسنده‌ی «چهار مقاله» نیز دو بیت را حاصل قلم او دانسته‌اند به ترتیب ذیل:

یارم سپند اگرچه برآتش همی فکند  
 از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند  
 او را سپند و آتش ناید همی بکار  
 با روی همجو آتش و با خال چون سپند.

\*\*\*

مهتری گر به کام شیر در است  
 شو، خطر کن ز کام شیر بجوی!  
 یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه  
 یا چو مردانت مرگ رویاروی<sup>۳۳</sup>.

به روایت قدیمی‌ترین شاعران پارسی‌گوی، محمود وراق هروی (متوفی ۸۳۵-  
 ۸۳۶م.) با این چهار مصراع شعر وارد است:

نگارینا، به نقد جانت ندهم  
 گرانی در بها، ارزانت ندهم  
 گرفتستم به کف دامان وصلت  
 نهم جان از کف و دامانت ندهم<sup>۳۴</sup>.

منوچهری و عوفی، ابوسلیک گرگانی را در ردیف شاعران قدیم ذکر کرده‌اند.  
 به نام او از مأخذ قدیم ۱۱ بیت به دست آمده و قطعه‌ی ذیل نمونه‌ای از آنهاست:

به مژه دل ز من بلدزدیدی  
 ای به لب قاضی و به مژگان دزد  
 مزد خواهی که دل ز من ببری

این شگفتی که دید، دزد به مزد؟<sup>۳۵</sup>

فیروز مشرقی را به مانند ابوسلیک گرگانی، معاصران عمرو بن لیث صفاری دانسته، سال وفاتش را ۲۸۳ هجری (۸۹۶-۸۹۷ م.) ذکر کرده‌اند. مضمون شعرهای فیروز مشرقی به مانند سخن خلقی، مثل‌آمیز است. این دو بیت نمونه‌ی ۹ بیت اشعار باقی‌مانده از اوست:

نوحه‌گر کرده زبان چنگ حزین از غم گل موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا  
 گه قنینه به سجود اوفتد از بحر دعا گه ز غم برفگند یک دهن از دل خونا<sup>۳۶</sup>.

این بیت ابوحفص سغدی که در آخر قرن ۹ م. و اول قرن ۱۰ م. می‌زیست، نیز نمونه‌ای است از سخن آغازین پارسی دری:

آهوی کوهی در دشت چه گونه دودا چون ندارد یار، بی یار چه گونه بودا؟<sup>۳۷</sup>

این‌ها قدیمی‌ترین و اولین نمونه‌های شعر گویندگان زبان پارسی می‌باشند که به دست ما رسیده‌اند و دانشمندان قرون وسطی به قدیمی بودنشان اعتماد داشتند. هر یک از آن‌ها در مورد اصالت زمان پیدایش جای ایراد و خرده‌گیری و حتی تردید را دارند. اما از نظر انگیزه پیدایش و سلیقه و نحوه‌ی گفتار گوینده شایسته‌ی اعتبار و ابراز نظر می‌تواند باشد. اما در برابر شعر قدیمی‌ترین گویندگان سخن پارسی قدیمی‌ترین نمونه‌های شعر را به این زبان نیز در دست داریم.

قدیمی‌ترین نمونه‌ی سخن منظوم به زبان پارسی همان پاره‌ی کوتاهی از «سرود اهل بخارا» است که اخیراً از جانب استاد عبدالحسین زرین‌کوب از تألیف ادبی ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی بیرون آورد<sup>۳۸</sup>. قصه‌ی به وجود آمدن این سرود دراز است و ما به نقل آن از کتاب عبدالحسین زرین‌کوب «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها» بسنده می‌کنیم:

کور خمیر آمد                      خاتون دروغ کنده<sup>۳۹</sup>

دیگر نمونه از عصر هفت میلادی (یکم هجری) سخن شاعر عرب یزید بن مفرغ است که در جواب پرسش «این چیست؟... این چیست؟» کودکان بصره می‌گفت:

آب است و نبید است  
و عصارات زیب است  
سمیه رو سپید است<sup>۴۰</sup>

سال به وجود آمدن ترانه‌ی بلخیان صریحاً ۱۰۸ هجری (۷۲۶/۷۲۷ م.) است. کودکان بلخ در هجو سرلشکر عرب‌ها اسد بن عبدالله گفته‌اند:

از ختلان آمدیه / برو تباه آمدیه / آباره باز آمدیه / خشک و نزار آمدیه<sup>۴۱</sup>

یک پاره شعر از ابوالینبغی عباس بن طرخان که احتمالاً در اواخر عصر هفت و اول عصر هشتم میلادی زیسته است، نیز به ترانه‌های مردمی شباهت دارد:

سمرقند قندمند  
بزینت که افگند؟  
از چاچ ته بهی  
همیشه ته خواهی<sup>۴۲</sup>

برگردیم به موضوع نخستین شاعر و شاعران پارسی‌گوی و قضیه‌ی از آسان به دشوار یا از دشوار به آسان رفتن روند تشکل شعر پارسی.

آنچه به نظر از مطالعه‌ی این اشعار در نوبت اول از لحاظ قدمت آن‌ها می‌رسد، این است که «سرود مردم بخارا» و «شعر بلخیان» یک نوع ترانه‌ی مردمی است. آن‌ها وصف کس و کسان با دید مردم بوده، این گونه رسم مدح و یا ذمّ کس در



تعامل مردم یقیناً رایج بوده و این ترانه‌ها به این ترتیب بر بدیهه باید سروده شده باشند. آن‌ها خبر از موجودیت تقلید عملی با ضرب و ریتم سخن موافق ذوق مردم می‌دهند. همچنین فولکلوری در آن زمان موجود بوده، این ترانه‌ها به این روش ساخته شده‌اند. شعر یزید بن مفرغ اگرچه از زبان شاعر تازی‌گوی برخاسته، چون پاسخ سوال کودکان به زبان پارسی است، یقیناً به عرف جامعه‌ی پارسی‌گویان مناسب و در پایه‌ی طرز و لحن گفتاری مردمی به نظام آمده است. مطالعه‌ی ترانه‌ی ابوالنبغی نیز جنبش همین گونه اندیشه‌ی تأسف مناسب روحیه‌ی مردم را حتی در مطالعه‌ی امروزیان بیدار می‌نماید. همه‌ی این ترانه‌های دارای بنیاد مردمی، در آخر عصر هفتم و اول عصر هشتم میلادی سروده شده‌اند و از این‌جا می‌توان در آغاز عهد اسلام موجود بودن ترانه‌های عامیانه را تصدیق نمود.

شعر شاعرانی از جمله حنظله بادغیسی (متوفی ۸۳۴م.) و محمود وراق (وفات ۸۳۵-۸۳۶م.) نمونه‌ی سخن گوینده‌ای حرفه‌ای است دارای وزن و قافیه‌ی استوار، بافت خیالی و هنری مضمون، اختصارات مطابق (جائت، ارزانت) و دلایل دیگر.

گذشته از اختیارات شاعری و دلایل آفرینندگی، شعر آن‌ها نیز دارای گفتار و کیفیت ذوقی عامیانه است. اگر در واقع این‌ها را شعر همان زمان نشان‌داده‌ی منابع موجود بدانیم، می‌توان تصدیق کرد، از نیمه‌ی دوم عصر هشتم تا نیمه‌ی اول عصر نهم شعر تألیفی پارسی وجود شناختنی یافته، سخنوران حرفه‌ای از شکل وزن و قافیه‌ی شعر عربی استفاده می‌کرده‌اند. این زمان را با این ملاحظه مرحله‌ی شعر حرفه‌ای در زمینه‌ی ترانه‌های مردمی و آگاهی از قوانین شکلی شعر عربی اعتراف نمودن رواست. از این‌جا به تصدیق قضیه‌ی اول که شعر پارسی دری از ادبیات شفاهی منشاء گرفته، به مقام حرفه‌ای در همان صورت فولکلوریک رسیده است.

شعر شاعران نیمه‌ی دوم عصر نهم میلادی، عهد صفاریان، به دو نوع است. شاعران ابوسلیک گرگانی و فیروز مشرقی به روش شاعران زمان طاهریان در

نیمه‌ی دوم عصر هشتم و نیمه‌ی اول عصر نهم میلادی هماهنگی دارد و با سخن ساده‌ی شاعرانه قرابت پیدا می‌کند. اما شعر محمد وصیف، بسام کرد و محمد ابن مخلد در سبک شعر مدحی درباری است در مقام هنر حرفه‌ای شعر عربی.

از این جا است که گذشته از ناچیز بودن اسناد، یک نوع تحولی در روند رشد شعر پارسی از گفتار مردمی به شعر حرفه‌ای در پایه‌ی نظر عامیانه و از آن به شعر حرفه‌ای درباری بر اساس شعر کلاسیک عربی که در این زمان به مقام بالای تکامل خود رسیده بود، به مشاهده می‌رسد. اشعار محمد بن وصیف و اقران او که به سبب ساختمان لفظی مرکب که مثلاً در میانه عصر ۱۰م. مستعمل نبود، منسوبیت زمانی خود را به نیمه‌ی دوم عصر، زیر شبهه می‌گذارد، نتیجه‌ی از پیشه‌ی شعر عربی به فارسی‌گویی روی آوردن آن‌هاست.

نخستین بحث شاعر پارسی‌گوی به مسئله‌ی شناخت شعر اصیل و در مقام آن گذاشتن شعر عربی برمی‌گردد. محمد عوفی نویسنده‌ی «تاریخ سیستان» و دیگر صاحبان کتاب نیز بر این عقیده بودند که نوای خسروانی سروده‌ی باربد «از وزن شعر و قافیه و مراعات نظیر آن دور است». بر این اساس، گوینده‌ی شعر اصیل کسی می‌توانست باشد که شعر عربی و قوانین صحیح شعری از آن برخوردار باشد. بهرام در میان عرب‌ها تربیت یافت، شعر عربی می‌گفت و نخستین شعر پارسی را به او نسبت دادن ملاحظه‌ی منطقی درست از این موقع نظر است. محمد بن وصیف دبیر یعقوب بن لیث صفاری بود و دبیران در آن زمان با زبان عربی نامه و دیگر مطالب ضروری را می‌نوشتند. محمد بن وصیف شاعر هم بود و در موقع ضرورت شعر عربی گفت. چون امکان‌پذیر بودن گفتن شعر درست پارسی بدون دانستن زبان عربی، خارج از تصور اندیشمندان بود، طی جستجو رسیدند به بهرام گور، محمد بن وصیف و ابوالعباس مروزی.

اندیشه‌ی جستجوی نخستین شاعر پارسی‌گوی به بحث نخستین گوینده‌ی

شعر، نخستین آفرینش اشیاء و ... می‌رسد. این طریق اندیشه در تعلیمات مارکسیستی نیز معمول بود که بنیان‌گذار این جریان، بنیان‌گذار ادبیات هر دوره و زمانی را جستجو می‌کردند. اندیشه‌ی صحیح این است که پیدایش شعر و رشد آن، عامل‌های اجتماعی و ذوق و هنر بنیادی یک قوم و ملت است و خصوصیت تدریجی تکامل خود را دارد. پیدایش و آغاز انکشاف [رشد و توسعه] شعر پارسی دری نیز از خصوصیت زمانی برخوردار است و مانند هر جریان دیگر ذوقی و هنری، دارای مراحل آغاز و انکشاف می‌باشد. شعر پارسی دری با رشد این زبان، پیوندی با هنرهای مردمی و سنتی پهلوی ایرانی و در مرحله‌ی معین با ادبیات عرب، داشته است.

### منابع و پی‌نوشت‌ها:

۱. عبدالحسین زرین‌کوب. یادداشت‌ها و اندیشه‌ها. از مقالات: نقدها و اشارات. - تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱.
۲. اشعار هم عصران رودکی. تهیه‌ی خدایی شریف‌اف و عبدالنبی ستاراف. - دوشنبه، ادیب، ۲۰۰۷.
۳. محمد عوفی. تذکره‌ی «لباب الالباب». بخش اول، چاپ افست. - تهران، ۱۳۷۱.
۴. تاریخ سیستان. تألیف در حدود ۴۴۵-۷۲۵. تصحیح ملک‌الشعراء بهار، ۱۳۳۹.

۵. شمس‌الدین محمد ابن قیس رازی. المعجم فی معاییر اشعار المعجم. تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تصحیح مدرس رضوی. چاپ افست. - تهران، ۱۳۳۸.
۶. شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵ هجری قمری. تصحیح: محمود مدبری. - کرمان، ۱۳۷۰.

- ۱ المعجم، ۱۹۸-۱۹۹.
- ۲ لباب الالباب، ۱۳۶۱، ۱۹.
- ۳ همان، ۲۰.
- ۴ همان جا.
- ۵ تاریخ سیستان، ۱۳۳۹، ۲۰۹-۲۱۱.
- ۶ همان جا، ۲۱۱-۲۱۲.
- ۷ اشعار همعصران رودکی، ۲۰۰۷، ۲۰.
- ۸ همان منبع، ۲۱.
- ۹ همان منبع، ۲۲.
- ۱۰ همان منبع، ۲۴-۲۵.
- ۱۱ همان منبع، ۳۳.
- ۱۲ یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ۱۳۷۹، ۱۴۱-۱۴۵.
- ۱۳ همان منبع، ۱۴۵.
- ۱۴ اشعار همعصران رودکی، ۲۰۰۷، ۱۴.
- ۱۵ همان، ۱۵.
- ۱۶ همان، ۱۵.